

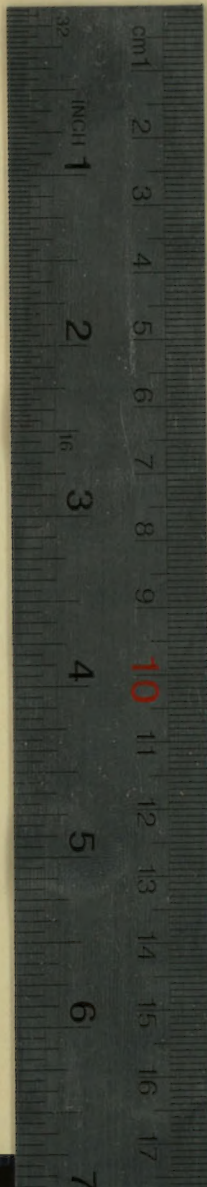


شماره ۱۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۲-۱

۵۸۱



۲-۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب رساله در تجوید
مؤلف احمد بن حسین
موضوع تألیف تجوید

شماره دفتر ۵۴۶۶
۶۶

بازرسی شد

۵۸۱



ف- ۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: رساله در تجوید
مؤلف: احقر بن حسین
موضوع تألیف: تجوید

شماره دفتر: ۵۶۳۵
۶۶

این رساله است در عقاید که مصنف آن
یک ناوالاد یا سرکر این خطبه الهی می باشد که
در کربلا شنیده شد و از قلم از قضا زاده

حرقني في النار
 علينا ارحمنا
 واكرمنا
 اللهم اجعلني من الصالحين



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نزل على عبده ليكون للعالمين نبيرا
والصلوة والبر على سيد الانبياء محمد المبعوث بشرف الاديان بالقوى المعجزة
الذي هو القرآن لكونه الخدين غير اوله واهب آله الذين يرفعون الهمم
ترتيب لا يذكرون الله بذكر اكبر **اما بعد** جنس كبري جبرائيل
و مقرر اين مقاله اضعف عباد الله محمد بن حسين اولاد بربرين جبرائيل
الشهيد بكم الله الم حشرنا في زمرة الجبين كه چون بيكه از اخوان حقيقه
اشارت نمود كه ما لاجري در علم تجويد نبوت مشغول و تامل نمودم كه در درو
چند اوصاف او كه كيفت قرات قرآن زير كه اول خبري كه بر مكنان و است

نماز است و صحت نماز از قرات قرآن بود و آن وقتي حاصل شود كه
معلوم بود و خارج حروف و اوصاف او و اينها معلوم نشود و الا بعد تجويد
حديث نبوي ص اعد عليه ليله وار و شده كه مكن نظر بربك
فصد و خطه عيسى كه كه كان يبك بر ديويس رات كه دان كان را
و ان سب زير كان آن بود كه كمينه را در قرات شعوري و شعوري
است و ان رات او همچون قضا نمرد بود بنا برين خود را در معرض اين
خبر انداختم و چند كمي شسته بپشته فرستم او درم بقرات عاصم
الا عفر انب باخفا و انصوار الناس استند اعاز صواب طبعيت تفاوت
اگر بخلاف و علمي بر پيوند كه اصلاح پذير بود و تعلم اصلاح مزين گردانيد و عي
و الا قسم عفو در نفع نمائيد و اين رساله منتم كه در چند باب و نما
والله اعلم بما تصفونك و سبحان الله و تعالي عما يشركون
باب اول در عود خوف تهجي با كنه حروف تهجي پست و شست بود و ش

بعضی نیست و نه الفی که حرف بر بود و او را نیز حرف تخی میخوانند و پان
 پایید و برای ایشان تخی معین کرده اند چنانکه ذکر کردیم **باب دوم**
 در بیان حروف بیخه و بیان نوی بدانکه چون کسی خواهد که بداند حرف را از
 تخی وی باید که خم کند همزه یا با بایک از حرف سکن مثل **واو**
واو **هَب** با پس یوم در تخی و بیان تخی حروف عدد و اوید
 خارج حرف مذکور و تخی اول آن حرف بد بود و حرف مد سه بود **الف**
واو **یا** بیان وی و حکم ایشان خواهد آمد در باب مد و این حرف را جوین
 گویند زیرا که حصول ایشان از جوین بود و احتیاج نمیکنند از جوین
 نیز گویند و نوی نیز نامند زیرا که حصول ایشان از هوای نم بود و اختلاف
 در الف که بعضی گویند از هوای حلق بود و بعضی گویند چون ایشان از هوا
 نم بود تخی ایشان معین نبود پس تخی شان زده باشد **دوم** **لا** معنی گویند
 و حرف حلقی شش بود همزه و ما و عین و حاو عین و قاف و مد و درین

زده

آن تخی و بعضی گویند وقت بود الف و همزه و ما و عین و حاو عین و قاف
 و این حروف مخصوصند بدو و این حروف را سه تخی بود اول از بزا
 همزه و ما که از واقعی حلق بودند و قضی نهایت حلق بود که متصل اول صدر با
 و این وقت بود که ابتدا نمودن تخی از لب بود و بعد از آن لسان
 و بعد از آن حلق اگر چه درین رساله خلاف این واقع بود و بعضی
 اختلاف دارند که متصل اول صدر را اول حلق بود و ناقصی و این نسبت
 بود که نهایت نمودن تخی لب بود و این موافق رساله بود و این هم
 مرضیست و بعضی اختلاف دارند در تقدیم و تاخیر که بعضی
 همزه مقدم بود یا تا پیش بعضی که الف از حرف حلق بود گویند تخی
 وی هوای حلق بود **ثالث** از تخی ما تخی **دوم** و **دوم** و **دوم** و **دوم** و **دوم**
 عین و حاو بود و اختلاف بر کور در ایشان نیز بود و تخی **سیم** اول حلق
 بود و اول حلق متصل آتسای پس آن بود و بعضی اختلاف کرده اند که متصل

اقصی لسان اقصی حلق بود و اول و او برای عین و خا بود و عین و خا
 در ایشان نیز بود **بدانکه** لسان را ده خرج بود برای چهار حرف خرج اول و دوم
 اقصی پان بود و قاف و کاف مخصوص بود و یکین فرق میان خرج ایشان آن
 بود که قاف از فوق لهات حاصل شود از تحت اعلا و کاف اندک از تحت او
 و لهات گوشت بار به اینست که او زبان بود از تحت اعلا و مشرف بود بر اول
 که نزدیک اقصی لسان بود و پنج بیسم و وسط لسان بود بیسم و شین و یای غیر
 مخصوص بودند بدو ایشان را شجره گویند و شجره در حرف ترا عمل کشودن آن
 را گویند که پس لحین واقع بود و بعضی شجره قن را گویند و بعضی شین را
 از حرف نشسته گویند و معنی نشسته قاش و اشکا را بود بیسم باز شدن
 چنانکه شکر در آب و غیره گویند که حرف نشسته چهارند شین و را و بیسم
 جمع اند در کلمه **مشرف** یا **مشفر** خرج چهارم نزدیک سر لسان بود
 تا باقصای لسان بطرف دندانهای آسیاب میخیزد و از جانبین و ضا

مجلا و این
 رل له ۱۳

فصوص

مخصوص بود بدو و او را حرف نشسته پیل گویند و بعضی او را شجره
 گویند و بعضی او را حرف عجب خوانند زیرا که کبر او بر تنه بود که در
 نیاید بپان هر کس هر کس او را در دنیا بدگر کسی که مشقت کند و متنا
 حاقق بگذراند و او اعسر و عفات بود و پنج و ششم نزدیک سر لسان
 بود و چنگ اعلا از برای لام و نون و را و این خرج را ذلقیه نامند و ذلق
 کناره زبان بود بیسم نیز یای سر زبان و بعضی ایشان را التوی خوانند
 و بعضی اینهم سه از یک خرج دانند بسن نه و ایشان را حج چهارده
 یکین پیشش چهار اندکی فرق بود و آنکه خرج لام نزدیک سر لسان بود
 حنک اعلا و او را حرف کویند و انحراف که شدن بود بیسم سر لسان
 بکف تن او که میشود و حصول را اندکی از تحت او و جامعنی از خدای گویند
 که از فطرن بود و او را حرف مکرر گویند بیسم چنان می نماید که
 بار کشیده می شود و او موضع ع بود بر تخنیم چنانکه پایید و حصول نون

اندکی از تحت و او را حرف اغنان گویند بیست و یک گفتن او از می اگر شوم
 بینی پروان آید و همیشه سوم سوراخ بینی بود و این وقتیه بود که مدغم
 باشد یا منحنی ششم سرسان بود و پنج دو دندان بالا که از اثنا یا
 گویند برای طلا و تامل و ایش از انطیقه گویند بیست و پنج علامت
 سرسان بود و سر و دندان بالا برای نوال و طلا و ایش از النوی خوانند و
 گوشته بود که دندان در نوشته و بعضی ایش از اقلیقه خوانند و هم نزد
 سرسان بود و میان دو دندان پیش از خمنا سفلی برای زانو بین
 و صا و ایش از اسلبه گویند و اسلت سرسان بود بیست و صد
 و بعضی ایش از صغیر گویند و صغیر آواز باشد با یک طیر و حشه
 بری را گویند و خرج یا زده و بطن شفه بود و فاحصه بود و با و او را
 شفوی خوانند و مشرف بود بر لب برین خرج شش از دهم شفه
 برای با و میم و او غیر مدی میم نیز از اغنان بود و حکم وی و نون در غنه

یکسان

یکسان بود و خرج مقدم غنه بود و وی بخودی خود جهان پیکم بود که
 مشایخ قرار برای وی خرج معین کرده اند چنانکه در صدر مذکور شد
باب چهارم در اوصاف حروف مجمله و عدد و پایان ایشان را گویند
 ازین حروف مذکور ده چند حرف بود که منفرد بودند در خرج و معانی بودند
 الایحج و چند حرف دیگر که مثنی بودند در خرج مبتدیان میبایز آن شوند
 که و الا بصفت و صفات حروف مجمله ده بودند **مجموعه و منفرد**
و منفرد و مصمته و هر یک این صفات را با صد خود جمع
 و این قاعده کلی بود که شناختن شی موقوف بود بشناختن ضد و غیره
 اند که تعریف الاشیاء با ضد اهلایع بیست و شصت و غیره را با ضد
 ایش از پس شناختن ضد نیز باید این بود که ضد مجهول را هم میگویند
 و ضد رنوه شده بود و ضد مستطله مستطیله بود و ضد منفرد مطبقه و ضد
 مصمته و لقمه و حروف همواره ده بودند و ح و ث و ش و خ و ص و س

وکوت مجموع اند **فقط شخص بکت** و باقی ظهوره بودند حرف
 شدیده هشت بود اوج و دوق و طب و ک و جمع اند در کلمات
 اجلا قط بکت و باقی رخوه بودند بد آنکه حرف رخوه پنج بود که و فضا
 بله ناهوت و چه مناسبتی باشد دیده دارند ل و ع و م و ر جمع اند در کلمات
 ل و ع و م و ر و این حرف را این پن خوانند و حرف مستقیم هفت بود و
 ض و ح و ط و ع و ط و ح جمع اند در کلمات **فقط حص** ظ غ ط
 و باقی مستقیم بودند و حرف مطبقة چهارند ص و ض و ط و باقی
 منفقه بودند و حرف مدلقه شش بود م و ن و و و ب و ف و ل
 مجموع اند در کلمات **مربف** و باقی مصمته بودند و این صفات را می
 اند باین اسماء زیرا که حرفی از حروف مسمومه ضم نمی گشت چنانکه مذکور شد
 چنان نفس شد با همت صنف او مثلا اس و اف و مس و هفت تا آخر
 میسر آوازی تغییر بود که حاصل شود از نخت قدم روز مجتهد و

صطَظَظ

هر قوی بود و میسر منقش کند از چنان وقت ضم و شدین
 نامیده اند زیرا که قوی بودند در موضع خود و منع صوت کند از هر باب
 وقت ضم مثلا ا و ا و ا تا آخر و رتبه نامیده اند زیرا که قوی نامند
 و ممکن نبود ظهور صوت و قوی ضم مثلا از و ا و ا تا آخر و ا و ا و ا
 نامیده اند زیرا که لسان منقضا عدت شود بچنگ اعلا عند النطق و
 میست فله نامیده اند زیرا که منفسل میشود عند النطق و مطبقة نامیده
 اند زیرا که پس از مطبق میشود بر پنج حرف که برابر همتا اعلا بود که
 اگر ا طباق کنند م حرف که در مد حرف دیگر چنانکه پاد و منفقه نامیده اند
 زیرا که لسان منفتح میشود و باین خود و همتا اعلا و مدلقه نامیده اند و
 ذلق معلوم شد **بد آنک** بنای بیاعی متمم نبود الا اعداد حروف
 مدلقه **اگر** گویند چه گویند یعنی مثل عجم که نیم نادر الوقوع بود و آن در
 کالعدم و مصمته نامیده اند زیرا که صوت خاموش میشود و وقت

التَّائِبُ وَالْمُتَذَكِّرُونَ و این سه بطون عرب یعنی
 نخواهند قرآن را بلفظ عرب پس بنا برین حدیث قرآن بطون عرب
 واجب بود پس انتن لحن نیز واجب بود اینست که در لحن عرب
 تنجیم و ترتیب بود پس این آن پایید و معنی تنجیم همین بود
 سطر و فربه و ترتیب عجب بود و میسر از غز و باریک **بدلت**
 همه حرف معجمه مرتقی بود الا حرف و کلمه و مکرره **و بدلت اصل**
 وضع حرف مکرر بر تنجیم بود و گاهی که مرتقی بود بنا بر سببی و ب
 دو چیز بود کسره یا یایس کویم خالی از آن نبود که متحرک بود یا
 ساکن اگر متحرک بود خالی از آن نبود که متحرک بود و مفتوح بود یا مضموم
 یا کسور اگر مفتوح بود یا مضموم هم از آنکه متصرف بود یا متوسط مثل
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخْضَعُوا رُءُوسَكُمْ لِلْحَقِّ و حکم کسور پایید
 در تقسیم کسور **انما** آنکه ساکن بود خالی از شش نبوده و ماقبل مفتوح

۸
 بود یا مضموم یا کسور یا ماقبل ماقبل مفتوح یا مضموم یا کسور
 آنکه ماقبل مفتوح بود یا مضموم مثل آخر و در آنکه ماقبل ماقبل
 مفتوح بود یا مضموم مثل **الذَّارِ وَ سِرُّ وَ شَكُورٌ** اما آنکه
 ماقبل کسور بود و در دو قسم بود و اینست و عارضی **صل**
 بود خالی از دو و چه نبود متصل یا منفصل **انکه** متصل بود و بی تیره
 بر دو قسم بود و اینست حرف خست است و غیر است **انکه** است و این
 مثل **وَ جَاءَهُمْ قَوْمٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ** و حکم است و اینست پایید و آنکه منفصل بود
 مثل **الَّذِي رَفَعْنَا لَكُمْ** و آنکه ماقبل ماقبل کسور بود پایید و تقسیم کسور
 آنکه عارضی بود آن باشد که برای دفع التماسی ساکنین بساکن داده بود
 مثال وی و حکم وی پایید و در موضع خود یا برای آنکه وی ساکن بود و
 بوی بتوان کرد زیرا که از وی متصل معلوم بود که ابتدا بساکن متقدر بود پس
 الفی زیاده کردند و کسور کرد اینست زیرا که گفته اند **انما** **انکه** حرف

ووقف اولی بود و وجه ممنوع وصل ماضیه بود و وقف آتیه بود این
 وجه ممنوع زیرا که مشتبه بود بر سماع هر که بمباد جز اخیر سوره بود
 چهار وجه در اینستاده جایز بود و الله اعلم **باب**
در مد و معنی مد و بیان مد و تعریف مد معنی مد کشیدن بود و در
 اصطلاح قراچات از امتداد صوت بود یا امتداد نفس و تعریف
 مد که آمد الف ساکنه علی قدر فتحه فیک فتحاً نامتائیه
 اصل مد همان مقدار بود که دهن باز کنی و یکویست **آیه** که مد
 قسم بود واجب و جایز و لازم و حروف **مدسه** بودند چنانکه مذکور
 اما وقتی که ساکن بودند و حرکت ماقبل ایشان از جنس ایشان بود و هم
 جنس او و ضمیمه بود هم جنس با کسره بود زیرا که ضمیمه انت و او بود و کسره
 یا پس کسیم و او ساکن ماقبل مصحوم و یای ساکن ماقبل کسور و معارضه
 الف نشود زیرا که وجود الف موقوف بود بر فتحه ماقبل پس همیشه حرف بود

مثال **أدم وأنت وایمانک** و اگر ساکن بودند حرکت ماقبل ایشان
 نبود مثل رعوها و ترصیبا ایشان را این خوانند **مد**
 حرف مد را نیز این خوانند زیرا که در طبیعت ایشان امتدادی بود که
 حرکت دیگر نبود و امتداد این حرف سه گانه بمقدار یک الف بود
 و حرف قرا و امل و اقصر خوانند و ما صلی و ذاتی و طبعی بین
 نامند **مد** و لفظ الله و الله که از اید از ما صلی ر و او بود
 جهت تقطیع و تکویم و گاه بود که امتداد ایشان زیاد بود بمر
 دو مقدار و سه و چهار و پنج مقدار اصل برسد و این را مد قریع
 گویند **اما** آنچه باشد از قرا کامل طول مد عاصم بر سه الف بود و این را
 مد توسط گویند و نقل دیگر بود که طول مد وی چهار الف بود این زیاد
 و قسری متصور شود که سبب پیدا کرد و سبب دو چیز بود لغضط
 و معنوی لغضط نیز دو چیز بود سحره یا سکون **اما** سحره از دو حال

نموده متصل بود بیکدیگر یا منفصل **انکه** متصل بود وی نیز از دو حال بیرون
 نبود حالی از آن باشد که سطره مقدم بود یا حرف مد **انکه** سطره مقدم
 بود مثال او و حکم او مذکور شد و **انکه** مقدم بود مد واجب بود مثال
سأولت موصی **انکه** متصل بود مد جایز بود و او بر دو وجه بود
 مکنت و مفعولی **انکه** مکتوبی بود مثل **کأرسلنا وامنوا ان تطيعوه و**
 آن **انکه** مفعولی بود یعنی از صیغه حاصل شود و نیز بر دو وجه
 بود مضموم و مکسور و چون صلواتش در مذنب بود مد واجب بود **انکه**
 مضموم باشد مثل **اشده ایما و من معده الا انما** و **انکه** مکسور بود
الحق ایل و من و من اولیا و بیان وی پاید در باب
نکته بدانکه در ادوات بود مد جایز بر پنج مرتبه بود و باقی چهار مرتبه
انکه چهار مرتبه بود اقل مرتبه الف و نصف و بعد الفین و بعد الفین نصف
 و بعد ثلث الفات و **انکه** بر پنج مرتبه بود اقل مرتبه الف و دو بعد

و نصف و بعد الفین و بعد الفین نصف و بعد ثلث الفات
انکه سبب سکون بود و نیز از دو حال بیرون نبود لازمی و عارضی
 لازمی آن بود که در حال وقف و وصل تغییر نیابد و بر حال خود بود بکلا
 عارضی بنا **انکه** باید و او نیز دو حال دارد مدغم و غیر مدغم
 مدغم و بیان وی پاید در باب وی مثال هر دو از آلم حاصل بود
انما امثال دیگر باز نمایم مثال مدغم و لا الضالین و دابة و الحاکم
 و مدغم را عدل نیز گویند زیرا که فارق بین ساکنین بود و نمایم
 مقام حرکت پس گوئیم برای دفع التماس ساکنین **انما** غیر مدغم
 از حرف معطحات مشت بود و بعضی گویند مفت و اختلافت
 که بود در عین بود چنانکه پاید لام و میم و کاف و عین و صاد و
 وقاف و نون که در خواجج سور می باشند و اختلاف که بود در نین
 که مدغم از غیر مدغم از نین بود و بسبب نین برین قول مدغم ازل کم ازید بود

و نیز چون پسین و نون و العلم بر دایه شعبه ایشان زیاد تر باید
از نزد مظهر و **بدا** آن طیس و عس نزد موقوفات اجتناب و پسین
حالتین بود و بیان وی باید در باب **پسین** گفته اند که مبد
ایشان توسط بود زیرا که توسط پسین حالتین بود اما نقل این
آن بود که مدینه مدائن بقدر یکسان بود و در عین دو گانه مثل
که بعضی و صحر عسوف که در ایشان دو وجه بود طول توسط و قصر
نیز گفته اند اما طریق شاطیبه تفسیر نمود اگر گویند که در عین حرف لیم
مدر او هر کویم جهت جوار حرف مد و در بای آلم در آل عمران در حالت و
دو وجه بود مد و قصر و بعضی توسط نیز گفته اند اما منقول بود بلکه
بود و چون مد و قصر سکون اول اعتبار کنند و گویند که میم عارض
بود چنانکه و العارض کا عدم چون قصر کند اعتبار حرکت کنند پسین
نسبت اند و این اول بود اما هر دو مرضی اند اما عارضی آن بود که

حالت و وقف و وصل تغییر باید و بر حال خود نبود مثل **الضالین**
والرحمن الرحیم و **واللهم** و **الدین** و **الستغین** و **الستغیم**
والضالین و **الکتاب** و **یهدونک** و او را نیز مد جایز
خوانند و بدانند در کل وجه مد باید که چنان کنند که در غنچه نشین
تخصیص که سبب نون بود مثل یوم الدین و ستیقن و **الضالین**
مثل الرحیم و المستقیم و الحاکمه و الماکب زیرا که سماع بود از علما که
گفته اند که از تبا بود و این فاعل عام بود و مردمان ازین تخیر
که که که بر استاد و حاق خوانده بود و الله اعلم **اما** گفته معنوی
بود و بی زبانه مبالغه بود در کلام منته در کلمه توحید و غیره مثل لا اله
الا الله و این مد را تعظیم گویند مثل **لا جرم** و **لا یباین** مد متعلق به
فاسر آن مد متفصل بود و عاصم را درین مد خل نمود اما مدوی در کلمه توحید
برای سبب بود و الله اعلم **باب دوم** و **وقف** و **وقف** و **وقف**

وقت معنی وقف استخوان بود و در اصطلاح قراستان آخر کلمه
 بود یعنی سکون حرکت آخر مع قطع نفس بدانکه وقف در آخر کلمه
 متحرکه نزد قراجهار باب بود اسکان و انشام و روم و ابدال
ایم اول در اسکان معنی اسکان و بیان اسکان
 اسکان ساکن کردن است و در اصطلاح قراستان ساکن کردن ایندک
 بود یعنی کلمه آخر **ایم** اسکان اولی بود نسبت به انشام و روم زیرا
 که است با کلام عرب حرکت و انشام سکون پس سکون اصل بود و
 دیگر آنکه سکون نقیض حرکت بود و حرکت اصل بود در ابتدا زیرا که
 بود نظری پس سکون چنانکه مذکور شد پس سکون اصل بود و در آخر
 همان نقیض او و دیگر آنکه مقصود از وقف استراحت نفس بود و استراحت
 نفس حاصل نمود و الا سکون **ایم** در کتاب بیاض چنین آورده اند که
 چند حرف بود که در حالت وقف اعرابش ندره میسازد گفته نشود که

۱۴ و او قل العفو و امر و بای و بای و بای و من الهی اما نقل فقیر جعفر
 برین نبود دوم بدانکه وقف یا سکون پان موقوف علیه باید
 مثل نون یوم الدین و پستین و لا الضالین و یوتنون و یفعلون
 و القرآن و در مثل الرزق الرحیم و اقم و الیات و کدود و الله و الحی الفطیم
 و حق و غیره **ایم** بعضی از بیان مد و بعضی از بیان وقف درین صورت
 مذکور خواهد شد مستمع باشد ایت که اگر ماقبل موقوف علیه حرکت
 بود سه وجه جایز بود و طول و توسط و قصر طول یا بقا را یکین
 و توسط یا اعتبار مراعات طرفین و قصر یا بقا را آنکه یکین عاقل
 بود **ایم** طول اولی بود یا بقا را حرف در مثل انش الله و سکون و
 مستقیم و همچنین سه وجه جایز بود اگر حرف لین بود اما قصر او
 بود جهت عدم حرف در مثال **من العفو و نعم القول**
و فی عون و فی العین و فی کلین و فی کلین الا که موقوف علیه متحرک بود

طبل اولی بود جهت سبب در مثل شش و سه و اگر موقوف علیهم
 بود وقت وجه جایز بود طول و توسط و قصر هر سه با شام قصر
 با روم مثال **سختین** و اگر ماقبل موقوف علیه نه حرف می بود و نه
 لین و نی نیز خالی از سه وجه جایز نبود و مضموم یا مکسور یا مفتوح
 اگر مضموم بود سه وجه جایز بود اسکان و اشام و روم هر سه
 مثال اکبر و اگر مکسور بود بر دو وجه بود فقط مثال الناحیه
 و اگر موقوف علیه نه حرف می بود و ماقبل حرف می خالی از سه وجه نبود
 مضموم یا مکسور یا مفتوح بلکه اگر مضموم بود سه وجه جایز بود
 اسکان و اشام و روم اما هر سه بعد مثل **من شیا و لیست**
 بقرات حفص و اگر مکسور بود بر دو وجه بود اسکان و روم هر دو
 مثل بقاء و اگر مفتوح بود مد با اسکان بود فقط مثل شفاء و اگر
 حرف لین گذشت و اگر موقوف علیه میم بود نبود خلاف در اسکان

و الله اعلم **باب دوم در اشام** و معنی اشام و بیان اشام
 معنی اشام حرکت عضویین بود و بدانکه اشام بر چهار وجه
 بود وجه اول خلط حرکت بجر که مثل **قبل و قبض** وجه دوم خلط حرکت
 بجر مثل الصراط و الزراط وجه سوم حرکت عضویین بود و
 چهارم اسکان بجر که بود وجه اول بین مرضی عاصم نبود **لما** وجه
 سوم حرکت عضویین بود و معنی ضم شقین و بیان وی پایا
 و اشام بعد اسکان حرف مضموم بود فقط مثل **سختین** وجه
 چهارم که اسکان بجر که بود و این وجه در قرآن مجید در کتبه
 کلمه واقع بود در سوره یوسف علیه السلام در وقت او عام عند کل
 مثال **انما** و نیز درین مثال روا بود کف و عام عند اکمل و لیکن
 باخفا حرکت نون اول بود و دو موضع دیگر در سوره الکاف
لما و لیست بر و ابته ابو بکر و الله اعلم **باب سوم**

و در روم من روم و پان روم من روم اظهار بعض
 حرکت آخر بود بصورتی یعنی شواگردانیدن جمع قریب
 و بدانکه روم بود و مضموم و کسور مثل **سبعین و بیستم**
 و نبود در معنی مگر آنکه شد و بود و یکین در شد و اختلاف
 بود اما نقل بود که در شد و روابو مثل **تت کتبه بدانکه**
 روم در معنی برای اظهار شد و بود و عند الحاجة در غیر شد
 و نیز روابو و ایضا وقف شد و انت را صم خوانند و اصم کرا
 گویند و سنگ سخت را نیز گویند **بدانکه روم** در تخمین و تزیین
 تابع وصل بود و نیز گفته اند هر کس که عوض خون بخرد و غیره بود و روم
 واجب باشد زیرا که دال مخوفه بود و جایم مقام حرف **اما** این حکم
 نبود در مثل **فان یسوی و یما یقوت و لا یقوت** و اگر برون
 بود هم از آنکه شد و بود و یا غیر شد و یکبار عایشه خوانند مثل مستقر

و آیت و مشهور و منصفه و **ایضا** بدانکه روم متعلق بسبع
 بخلاف اثنام که متعلق بود و بر صبر چنانکه در نیا بر اعراب **ایضا** بدانکه اثنام
 و روم داخل شوند در تا تا نیت و تا تا نیت آن بود که در حین
 وقف بهار دو مثل **رحمة و حکمة و جنة** مگر تا که مکتوب بوده یا
 برسم الکتابه تا منقوطه طویل مثل الپنات و جنت **ایضا** داخل
 شوند در حرکت عارض مثل واشر و الفلذ از ان نشاء **ایضا**
 بر مای مضموم که واقع بود و بعد ضم یا بعد واو یا یای کسور که واقع بود
 بعد کسور یا بعد یای که کلفت حاصل شود مثال ای مضموم بعد ضم
یخلفه و یسد مثال مضموم بعد واو **عقلوه و کله بود**
 و مثال ای کسور بعد کسره **عن یوم** مثال کسور بعد یای فیه و کیه
اما مثل **علیه و کسره** سهل بود و یکین تر که اولی بود واقع
 بودند بر مای ضمیری که واقع بودند بعد الف یا بعد فتح یا بعد کسره صحیح مثل

چنانکه باید بداند که چهار کلمه بود در قرآن عظیم که نون ساکن و حرف
 او غام در ایشان بود و او غام نبود مثل **مِنْوَاکَ وَتَمِیْزَاتِ**
وَمِیْزَانِ وَدِیْنِ که اگر او غام گشت صَوْن و قَوَان و پِیَان
 و دِیْن می شود مشتبهِ که در بعضی حالت و فرق کند سماع که اصل او **نُون**
 بود یا ضعیف و دیگر آنکه مشتبهِ **نَیْ** قوا در یک کلمه او غام کرده اند **نَکَمَ**
 بر آنکه شوبین در حالت وصل در سه حال اعراب موقوف می شود و مشتبهِ
 و بی غیر تقدیر و رجحان **أَمَّا** در حالت وقف از مضموم و یکسوی می افتد و در
 مفتوح بدل **الْف** می شود چنانکه در صدر آیه شده بود و از اینجا بود
 که در کتب است در مضموم و مکسور نون نبود و الف و در مفتوح نیز که
 کتابت بمقتضی **قَفْ** باید و بعد از آن حروف منون دو دو **اَعُوْا**
 می نهند تا یکی نشانه حرکت بود و دیگر یک عوض مخدوم **سَکَر**
 گوید که تو گفتی که در مفتوح عوض این نون الف بود پس باید که

نظ
 می نهند ۲

او را یک نخته پیش نبود حال آنکه او را دو نخته می نهند **جَاهَاتِ** آن بود
 که او را از آن دو نخته تا فرق بود میان **الْف** که عوض ثوبین
 و الفی که نه عوض بود مثل **وَنَا** و غیره **وَالْبَیِّنَاتِ** بر آنکه
 ثوبین در صورت مکتوبی مثل ما قبل خود بود و الله اعلم **بِالْغُیْبِ**
وَدَاغَامِ و معنی او غام تعریف او غام و پِیَان او غام
 او غام داخل کردن بود حرف جوف زیرا که تعریف او غام اکاد غام
 ادخال الحروف فی الحروف کذا **حَاکَ الْجَلَامُ فِی سَمِ الْهَرَسِ**
یَقِی او غام داخل دانیدن حرف بود و حرف مجنون داخل کردن بلام
 در دهن اسپ **بِالْمَلِکِ** او غام بر دو قسم است **کَیْمَ و سَیْمَ**
 آن بود که در وی دو تصرف کرده بودند **بَیْسَ** در غم و در غم نیه
 هر دو متحرک بوده باشند که اول یا ساکن کرده و در دوم می نهند
 عاصم را در کلام دو کلمه پیش نبود مثل **أَمَّا** مکرر شد و **سَکَر**

در سوره الکاف **وَأَذْعَمَ صَوْتَهُ** آن بود که مدغم ساکن و ذکر
مدغم نیستند زیرا ساکن بود انتقایی ساکنین بود و اذعام ممکن نبود
پس در وی یک تنگ کرده بودند اما در وقت ادعای السوین
بوند و اذعام **بَدَنَهُ** هر جای که دو مثل هم سپند و اول سپند
بود اذعام واجب بود و عم از آنکه در یک کلمه بود یا در دو کلمه مثال
وَمَنْ يَنْصُرْهُمْ فِي ذَٰلِكُمْ فَلَا يَكُنْ لَهُ مَالٌ اما در بابیه یک خلاف
بود در حالت وصل و اولی بود که فاسد کند بیکه لطیفه یا قیاس
زیرا که نامیده اند و ارجای وقت و بای سکت و بای ستر است
الا انکه پس کن حرف مد بود بلا خلاف و خواه مکتوبی یا مسموعی
که اگر اذعام کند از حق خود نیستند و حق ایشان مدیت بود و
حق واجب مثل مکتوبی **أَسْمَاءُ عَلِمُوا وَصَابِرُوا وَاسْتَطَاعُوا**
والذی یوسو پیش یوسف و بنی یوسف مثال مطلق فایستجانه

وَوَفَّيْنَا لَهُمُ لِقَاءَ رَبِّهِمْ بدانکه واجب اذعام حالی از پس
بند و مثال **يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ** یا معشرب **يَا مَعْشَرَ النَّصَارَىٰ** آن بود که مقدّم
در صورت و مخرج و صفت مثال **تَقْدَحُ لَكَ وَالْذَّهَبَ هَلْ لَكَ**
أَقْرَبُ بِهِمْ و بعضی از مثال وی مذکور شد **أَسْبَغَ** بعضی گفته اند
هر کاه که میم ملاست خود را و اذعام وی ببالعه زیاده
در نشاید **أَسْمَاءُ** مشغول بود بلکه اذعام پی وی بود و **يَا مَعْشَرَ**
ان بود که متحد بودند در مخرج و متغایر بودند در صفت **يَا مَعْشَرَ**
وَقَدْ نَابَ وَلِحَبَّتْ دَعْوَتُكَ و اذطلعت **وَدَعْوَتُكُمْ**
دو وجه بود دیگر **تَامَ** و غیر **تَامَ** و **تَامَ** آن بود که مدغم فیه اقوی بود
لصمت طائفه و اذهمت طاققان زیرا که طاقی بود و جرات
و حرکت قوی بود و قوی ضعیف را جذب کند چنانکه اثر وی بایقی
نماند و غیر **تَامَ** آن بود که مدغم قیبه بود و اما جذب نتواند کرد

بگویند مثل **احکام و حکمت و حکمت** صنفه اطلاق
 در ایشان باقی باید داشت زیرا که مدغم فیض نیست بود و فوت
 جذب درونی نیست و بعضی گویند که نباید داشت **اما نقل کینه**
 بر طریق مذکور بود و این ادغام غیر الرطب بود و بند آنکه متقارب
 بود که مخالف بودند در خارج هم آنرا که موافق بودند در صفت یا مخالف
 مثل مزاج و بل ران بر پایه شنبه **و من یزعم و یزعم فی قبال**
رغمه الله عز وجل اما لام بل در قرآن عظیم برابر رسیده باشد
 بس با آنکه ثوبین و نون ساکن نیز در حرف ی ملون ادغام بود و در لام
 و را با غنچه و سبب ادغام ایشان الصاق بود و در خارج و من
 غنچه جفت ثقات بود و این را ادغام محض خوانند زیرا که کامل
 التثبید بود **اما** ادغام با حروف ی ملون در کلمات بود مثل
لکس و مد و یقین من رب العالمین و مدغم بودند با نون

و مدغم با غنچه به اتفاق زیرا که نفس مدغم و مدغم فیض حرف غنچه بودند
 چنانکه صدر مذکور شد مثال من مار من نور و حلقه پیچیده
 و حلقه چاکر و ادغام ایشان با نون همت مانند بود و با هم
 مانند بیست اتحاد ایشان در صورت غنچه و ایشان مدغم بودند
 و با با غنچه و این ادغام غیر کامل بود و جهت ظهور غنچه پس در حین بیست
 که گفته اند احضا بودند ادغام **و یزعم و یزعم فی قبال** که ادغام در ایشان مجاز
 بودند حقیقت مثال **و یزعم و یزعم فی قبال** و یزعم و یزعم
 و ادغام ایشان با و او جهت مجازت بود و بیست مجازت بود
 با هم در خارج و متماثل بودند در صفت با جهر و رخاوت و اشغال و اشغال
 و ادغام ایشان با یا نیز جهت مجازت بود و بیست مجازت بود
 با و او در مدیت و متماثل بودند در صفت با جهر و رخاوت و اشغال و
 اشغال **اما** حرف قریب نما را که ادغام کند متخلف بود در هفت

تَوَكَّلْ وَأَنْتَ وَآثِقْتَنَّاكَ وَاجْتَنَاهُ وَانْدَادِ وَصَدِّ
وَأَنْزَلْ فَلَسْمَا وَنَشْرُ وَأَضَارِهِ وَمَنْصُودٍ وَأَنْطَقْنَا
وَأَنْظَرْنَا أَنْفُسَهُمْ وَخَيْرٌ فَفَقِيرٌ وَمِنْكُمْ عَلُوا كَبِيرًا **بدان**
تبا بدین مرقوم موجب اظهار و تقارب موجب ادغام پس حرف
جست بعد مخج ایشان بایشان حکم ایشان ظاهر بود و حدوث
بدان جهت قرب مخج ایشان بایشان حکم ادغام بود و احضا
حالت بین حرفین بود یعنی نه جان پیدا نکرد اظهار شود و
چنین قریب که ادغام شود **بدان** همه اخفا با غنة بود بخلاف ادغام
چنانکه مذکور شد و فرق بین ادغام و اخفا تا شدید بود یعنی
اخفا بلا شد و ادغام مع شد و **بدان** شونین با همه احکام در
حکم نون ساکن **بدان** میم ساکن نیز و پست و هفت حرف اظهار بود
یعنی ترکیب شقیین با اخلاف تخصیص که بدوی قایم بود یا و او

تسهل کند یا خاشود جهت قرب مخج مثال **هم** و **میدم** **بدان**
میدم اگر گویند تو گفتی که تقارب موجب ادغام بود
باید که در اینجا ادغام باشد نه اخفا گوئیم آن حکم ثابت بود مرقوم
و شونین را نه هر حرفی که متقارب بود **تبا** نیز با خلاف بود که بعضی
اخفا کنند و این مذهب اهل مصر و شام و حلب و اندلس و پست
اهل عراق و عرب و بعضی اظهار کنند و این طریق اهل عراق و سایر
اهل شرق بود و این هر دو مرضی اند و لیکن اخفا اولی بود زیرا که
احتمال بود دیگر آنکه میم ساکن ملغوظ علی که آنستونی بود و بعد قلب نون
اخفا بود نه اظهار و می نیز در قاری آنکه اظهار کند در موضع اظهار
نیکو و برحق و سکون یعنی نجمان کند که بجز کند انجامد و در
ادغام ادغام کند چنانکه غیر افراط و تفریط بود و **بدان** میم چینی
بود و حال انقلاب و اخفا بیست نقدی نکند و چنان کند که مقتضی

حال ایشان بود علی قدر کفایت و احدی علم **باب دوم**
 در بیان وی بدانکه ای کانی صمیم مذکر را گویند و او را
 از چند وجه بود یا قبل متحرک و یا بعد متحرک یا قبل ساکن و یا بعد ساکن
 یا قبل متحرک و یا بعد ساکن یا قبل ساکن و یا بعد متحرک ازین جمله است
 که بین متحرکین بود نظر بایش کشند غالی از سه وجه بود متفوق و
 مکسور و جادیسین اصله اش دهند بود زیرا که مضموم بود و او
 دو وجه بود متصل یا منفصل بود مثل **مضمر** که در کتب
و قوله یضد آنکه متصل بود **الشرع ما قبله و قوله**
ما بعده آنکه مکسور بود و اصله اش دهند باز بر آنکه مکسور
 و او نیز بر دو وجه بود متصل بود و منفصل **آنکه** متصل بود مثل و ما لیکنه
 و **هله** **آنکه** متصل بود مثل منعیداده و العاقبه
 و منیده لکون **فایده** بدانکه در بیان

بعضی فواید و الفاظ متفرقه و در بیان تخم و تریق اگر چه حکم
 ایشان مذکور شد بنا بر شبه مبتدیان کلمه چند مکرر شود
بدانکه راست مذکور و تخی که میشود بود در هر سه حال محفوظ
 نمایند از مکرر زیرا که مدغم بودند و چون مکرر شوند غیر مدغم
 بودند مثل **الحمل التیم** و **المیل البیت** او بر وایتین و **بالبرق**
تفسیر حکم رای متحرک غیر میشود و ساکن مذکور شد اما تخم
 و را آن بود که در وقت نطق مکرر شود مثل رب العالمین یا معبود
 و المروة بالعمرة و **تفریق** آن بود که تخط نماید از مکرر زیرا که صد و یک
 بود الا در موضع اظهار و بیان وی و مثال وی پایید و حکم تخم
 و تریق باقی حروف است در صدر مذکور شد **بدانکه** و حرف
 متماثل حلق یا دو حرف متقارب حلق اگر ملاقی شوند خواه
 کلمه یا منفصل واجب بود مراعات **آنها** آنکه متماثل بود و نیست

و باید که حافظه کند بر مایه شده و مثل آن بطهر محبت
 المتطهرين و اما وجه شبهه ايضا بر عین شده و بدیع
 اليتيم يدعونك الى نار جهنم دعا و ايضا بر عین خای
 شده و مثل خرگرم و ما یؤخرهم و کافرا و ايضا بر دال شده
 مثل یوم الدین و بالذین و اگر نه شته شوند بالذین و ايضا
 بر مایه شده و مثل ایاک و ایاى و ایتها و اگر نه شته
 کرد و یکم یا یکجاف و این غلط عام بود و ايضا پان یا پست
 که بعد کسره بود مثل ماهیه نار حامیه و ايضا همچین بود اگر فتح بود
 بنا بر وجهی که بعد کسره بود مثل ایت و ایوم ايضا هم چنین
 بود پان التقای پان و التقای یا بین در کلام ربانی بر چهار وجه
 بود وجه اول پس کن و ثانی متحرک و حکم وی بر دو وجه بود در
 موضع مذکور شد و اما وجه اول متحرک بود و ثانی ساکن مثل حیث

و اینجا چنین سیر انکه متحرک بود مثل لحنی و من خری مؤید
 جهام انکه اول مدغم بود و ثانی متحرک مثل العنق و یرو
 و لای یوم و ايضا هم چنین پان تا بی که در حین وقف بکار
 مثل القارعة و القارعة و راضیه و صنیعه و هم چنین
 مایه وقف در حین وقف مثل کیتسه و مالمیه و کاپیه
 و اما وجهی که بعد کسره بود و مینه و لکیر و ايضا لکیر
 بود پان کل موقوف علیه چنانکه مذکور شد و این چنین چند
 مثال مکرر شد جهت تاکید زیرا که غلط عام بود و تخصیص که موقوف
 علیه و او بود یا یا مثال ایشان مذکور شد و رباب وقف و همچنین
 پان عین و قسته که ملاقی شوند بحرف استغلا مثل لا ترغ قلوبنا
 و اگر نه بقاف شود چون بقاف کرد و ادغام کرد و در وجه مدغم
 شود و تمام بود و نیز فساد عام و انشا که ملاقی شین شود

بود که بیست اذعام بود و جهت قرب خرج هر بابین معین که
تقلیل لسان بود بیست عند الفوق لسان که ملحق بود و بخرج از
خرج بر بجز نماند اگر شروع کند بجز دیگر که قبل از شروع بر غیر نقل
بود بیست تحریک لسان و تحریک لسان در لام حن فاحش بود و معتبر
معنی و مبطل صلوته لغوه باشد من هذا الغلط و بعضی جهل غلط کرده اند
و اظهار کنند همچو اظهار نون پس و شوبین و این غلط اکثر ناس و الا
کسی که پیستفید گشته بود از استاد ما هر **بدانک** بدانکه لام ساکن که
ملاقاتی حرف بود مخوف و واجب بود از تحریک مثل **الغفوة**

الغفوة و **الغفوة** و **الغفوة**

و ذلك الكتاب و هدى للتقين و **الغفوة** چون دو واج جمع
آیند خالی ازین بودند که متطرف بودند یا متوسط متصل بودند یا
متحرک بودند یا ثانی ساکن مکتوبی بودند یا مفتوحی یا دیگر که جهند

در بیان ایشان و بارتق کونیشل و **الغفوة** و **الغفوة**

الغفوة و **الغفوة** و **الغفوة**

و **الغفوة** و **الغفوة** و **الغفوة**

مثال از تیره الذین واذ جاء واذ دخلوا واذ ذریه واذ سمعوا

واذ صرنا **بدانک** این چند مثال مذکور شد جهت آنکه مختلف فیه بود

الغفوة و **الغفوة** و **الغفوة**

مذکور شد **بدانک** هر جا که دو مثل متحرک ملاقی شوند خواه یک کلمه

یا دو کلمه واجب بود و ایضاً مثل العذاب بالمعفرة و تتولوا و ثانی

جمع و تیره وون و امر ربنا امن اسبنا و ناقص القصص و

و منا حکم و غیلل الذی و ارحم ماک و من خزی یومئذ و ما نرین
و باید که تحفظ نماید از تخم اعراب که قبل حرف شیم بود مثال **و لا تقم**

شود بدال یا پسین یا صبا و پسین شنبه شود ثیا یا صبا و یا
 بشین و شین شنبه شود پسین یا صبا و و صا و شنبه
 پسین یا ثیا یا صبا و و صا و شنبه شود بدال یا ثیا یا صبا و
 شد یا ثیا یا بدال و و صا و شنبه شود بدال یا ثیا یا بقاف و
 ظا و شنبه شود یا ثیا یا بدال و عین ملتس شود بهمه و عین
 مشبه شود یا ثیا یا بقاف و و صا و شنبه شود یا ثیا یا بقاف و
 ملتس شود یا ثیا یا عین و و صا و شنبه شود یا ثیا یا بقاف و و صا و
 مشبه شود و بر او یا مشبه شود یا و **بدانکه قرأت**
شکر بر سه وجه آن چنان باید که پس سلی و هموار و روان بود
 ممتاز بود حرف از حرف و کلمه از کلمه و حرکت از حرکت **اما** نه چنانکه
 انجا که زیرا که سماع بود از بعضی جهات که در مانده هفت موضع
 است که پسین و ال الحمد و لام مد و را در ب و پسین کاف ماک و یا

یوم الدین و پسین کاف ای که و نون بعد و عین و پسین تا
 انفت و عین علیهم و پسین باء المفضوب و عین علیهم که اگر کسی
 سکنه نمند و ال و هر ب و کیوم و کن و کنس و عظیم و عظیم شوند
 و ملتس شوند یا ثیا یا عین **اما** ای که پسین گویند جایز نبود زیرا که
 اسرع از حد بود و نیز قسم را ب بود و قرأت حضرت رسول الله صلی
 الله علیه و آله چنین بود و بلکه بطریق مذکور بود پس قرأت بطریق مذکور
 باید و نیز در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن
 میخواند شب و روز و **یا رجل اهدنا الصراط** که در قرآن است
 خوانی چو شعر **یا** را که انتخاب بود در قرأت تو صراط بود یا تریل و یا
 بر نفس خود رنج نخد که از حد پیر و ن بود عین با یک که غیر از
 و تفریط بود **بدانکه** سکنه در قرآن عظیم است بود و چهار متعلق علیهم
 و چهار مختلف **اما** آنکه متعلق فیه بود و دو موضع در سوره اعرا

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا **سَكَنَةً** وَأَنْ لَّمْ يَتَفَكَّرْ **سَكَنَةً**
 مَا بَصَاحَتُهُمْ وَدُرُورُهُ يُوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا
سَكَنَةً وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ وَدُرُورُهُ قَصَصُ خَتْمِ تَقْوِيَةٍ دَرُ
 الرِّقَاءِ **سَكَنَةً** وَأَمَّا نَشِيْخُ الْكِبَرِ **وَأَنْ** كَمْ تَخَلَّفَ فِيهِ وَتَخَصَّرَ مَقْصُورًا
 وَرَحَالَتِ وَصَلَ أَوَّلُ دُرُورِهِ سُوْرَةُ كُفٍ **عَوَجًا سَكَنَةً قِيَامًا** وَدُرُورُهُ
 بِسْمِ **مَرَقَاتٍ سَكَنَةً** هَذَا وَدُرُورُهُ الْيَقِيْمَةُ مِنْ **سَكَنَةً** رَاقٍ وَدُرُورُهُ
 الطَّيْفِ **بَلْ سَكَنَةً** **وَأَنْ** بَدَا سَكَنَةً لَطِيْفَةً بِوَدُوْعٍ لَطِيْفَةٍ أَمَّا
 مُتَعَلِّقٌ مُتَعَلِّقٌ فِيهِ بُوْدُ **بَدَا** كَمْ اِبْدَالٍ وَتَسْوِيلٍ كَمْ مَشَقِّ فِيهِ بُوْدُ دُرُورُهُ
 عَظِيْمٌ شَمْسٌ مَوْضِعٌ بُوْدُ وَدُرُورُهُ نَامُ قُلُوبِ الْكَرْبِ وَدُرُورُهُ
إِلَّا وَدُرُورُهُ **أَلَلَهُ** كَيْفِي دُرُورُهُ وَكَيْفِي دُرُورُهُ **بَدَا** كَمْ بُوْدُ وَتَقَفَ وَ
 وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ وَتَقَفَ
كَافِي وَحَسَنٌ وَتَامٌ **كَافِي** **وَأَنْ** **بُوْدُ** كَمْ بِمُتَعَلِّقٍ بِمُقْبِلٍ بُوْدُ

باید مثلاً وقف بر ستر او ابتدا بر کد **وَتَامٌ** آن بود که
 با قبل متعلق باشد و بعد متعلق با قبل نداشت بود مثلاً وقف
 بر کد **لک** و ابتدا وقفنا **اولی** **وَحَسَنٌ** آن بود که متعلق با قبل بود
 مثلاً وقف بر **بسم** که او متعلق بود با قبل قیاس کند که ابتدا
 بود یا ثابت یا جائز و مثل اینها ابتدا باید جائز نبود
وَبَدَا اگر وقف بر کد که اختلال معنی شود جائز بود
 او را وقف هیچ خوانند مثلاً وقف بر **الای** یا بعضی کلمه مثلاً
الحم و **و** را و **العا** مانند اینها **بَدَا** متشابهات
 و متماثلات و مجازات و متعارفات در کلام ربانی
 و قرآنی بسیارست و پان ایشان پیشترست **أَمَّا** مکینه
 از هر نوعی نموده اری نموده تا عارف هر جا که متشابه و متجاپس و
 مثله بیند قیاس کند برین معنی و چون این شرط در قرا

شیخ شرایلی
 ۱۳۳۲

نحوه وار و می یابیم که از جمله بگو خوانان بود و از جمله و تر و الت
 تزیلا پیر و ن آمده بود و اگر این شروط و قانون مذکور رعایت
 کنند قزاق بلین کرده بود مجرم و معوث باشد نیز دانسته باشد
 تعویذ باشد من ذلک مسمی کن بچپوده بود و کن مشتم بود و بود
 قتم **جمله** و **حق** بک ترک اعطای حقوق حروف بود و
 حق ترک رعایت اعراب بود و تشدیدات و غیره اعوذ باشد کن
 القول و الله اعلم و ای حکم نه مجد الله
 توفیق و الله اعلم و الا و اخر او طاهر

و با طاهر است
 محمد و اله
 الطاهر
 با جوبیه النبویه
 و قد فرغ من تزیین النسخه

قال الرضا عليه السلام من لم يقدر على كفه ذنوبه فليكثر من الصلوات
 على محمد وآله فانها تهم الذنوب هدما وقال عليه السلام
 الصلوة على محمد وآله تعدل عند الله تعالى التسبيح والتكبير والتلليل والتكبير

ابن غلام علی غلام حسین و تاج
 بیست و سیم شهر شعبان المعظم ۱۳۳۲
 علی بن عبد الصمد الضعیف الخفیف



